

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۳ جنوری ۲۰۲۱

بیانیه حزب کار ایران (توفان)

ترمپ استثناء نیست، محصول وضعیت کنونی جهان و امریکا است

«اگر انتخابات چیزی را تغیر می‌داد، آن را مدت‌ها بود که ممنوع کرده بودند» (کورت توخولسکی) Kurt

(Tucholsky)

«اگر رأی‌دادن تفاوتی ایجاد می‌کرد، آنها جلوی انجام آنرا می‌گرفتند» (مارک توین) (Mark Twain)

حمله به کاخ کنگره امریکا پس از فراخوان ترمپ

«دونالد ترمپ»، رئیس جمهور بازنده امریکا، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ روز چهارشنبه، ششم جنوری ۲۰۲۱ هواداران خود را مقابل ساختمان کاخ کنگره امریکا در شهر واشنگتن دی سی فراخواند تا علیه تأیید پیروزی «جو بایدن»، رئیس جمهور جدید منتخب امریکا، به تظاهرات اعتراضی دست بزنند و نتیجه انتخابات ریاست جمهوری امریکا را مخدوش بخوانند. این آغاز حمله خشونت‌آمیز به کاخ کنگره بود که آن را «نماد دموکراسی» در امریکا جا می‌زنند. پولیس و محافظان کنگره امریکا با انفعال عمدی خویش دست مهاجمان را در غارت و تخریب در داخل کنگره باز گذاردند. این زهر چشم «ترمپ» از مخالفان خویش است تا نشان دهد باخت «ترمپ» در این دوره ریاست جمهوری پایان نبرد وی با جناح مخالف نیست، بلکه آغاز مبارزه‌ای خشونت‌آمیز با مخالفان سیاست‌های جناح مغلوب است. هدف «ترمپ» این است که با این کار هواداران خویش را، که به کلیه دروغ‌های وی ایمان سرشار دارند و تقریباً نصف جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند، فعال نگاه دارد و برای نبرد نهائی آموزش دهد. این عده خلاف تبلیغات جناح مخالف چند عدد «رجاله» نیستند، نماینده بخش عظیمی از دست‌راستی‌ها و فاشیست‌ها هستند که در جامعه امریکا برای حمایت از غارت و سرکوب مردم جهان پرورش یافته‌اند. بسیاری از این عده در حمله به کاخ کنگره امریکا جلیقه‌های ضد گلوله به تن داشتند که از یک سیاست برنامهریزی شده و آگاهانه حکایت می‌کند.

شکاف در درون جامعه امریکا

تا لحظه کنونی، که این مقاله رقم می‌خورد، هجوم خشونت‌آمیز به کاخ کنگره امریکا، که آن را «نماد دموکراسی» در امریکا جلوه می‌دهند، اوج تحریکات و فراخواندن به خشونت و ایجاد شکاف در جامعه امریکا از جانب «ترمپ» در

عرض این چند سال ریاست جمهوری وی است. انتخابات امریکا نشان داد که در یک طرف هواداران «ترمپ»، که متشکل و مؤمن به وی هستند، گرد آمده‌اند و در طرف مقابل همه مخالفان «ترمپ»، که نمی‌خواستند وی بر سر کار آید، قرار دارند. در یک طرف دست‌راستی‌های آشکار و نژادپرستان سنتی قرار دارند و در طرف دیگر دست‌راستی‌های غیرآشکار و یا نیروهای مترقی سردرگم و بی‌دورنما، که میان بد و بدتر تن به بد داده‌اند. این دو جبهه هر دو مدافع منافع امپریالیسم امریکا هستند و نه مردم این کشور، زیرا رهبری سیاسی آنها در دست محافل ارتجاعی است. ولی جبهه «جو بایدن» و دموکرات‌ها جبهه‌ای منسجم و فشرده نیست و وحدت شکستنی‌اش در هواداری از «جو بایدن» بعد از کناررفتن «ترمپ»، از استحکام مطلوب برخوردار نخواهد بود. شکاف گسترده در جامعه امریکا، که ۷۳ میلیون رأی «ترمپ» در برابر ۷۸ میلیون رأی «بایدن» قرار دارد، نشانه آن است که سایه سنگین «ترمپ» حتی بعد از انتخابات همچنان بر سر مردم امریکا و عرصه سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و علی‌رغم تسلط کامل عددی دموکرات‌ها بر دو نهاد اصلی قدرت (قوه مقننه و مجریه) باز هم مشکلات انباشته‌شده و شکاف‌های درون این جامعه عمیق‌تر خواهند شد و یک مذاکره دوجانبه میان دو رقیب را با مشکل روبرو خواهد ساخت و به عنوان معضلی بزرگ در بطن جامعه امریکا باقی خواهد ماند. وقتی می‌بینیم که امریکا بزرگترین دارنده بمب اتم در جهان و دارای بزرگترین سلاح‌خانه تسلیحاتی با راکت‌های بالیستیک است، به طوری که می‌تواند ایران را هر لحظه هدف آنها قرار دهد و توجه داریم که فرمان جنگ جهانی و کشتار را این نیروی اهریمنی در دست دارد، متوجه می‌شویم تا چقدر بی‌مسئولیتی و ماجراجویی یک جناح می‌تواند جهان را به لب پرتگاه جنگ بکشانند. حتی خانم «نانسی پلوسی»، رئیس نمایندگان مجلس امریکا به خطرناک و ماجراجو بودن آقای تاجری به نام «ترمپ» اشاره نمود و نگرانی خویش را رسماً اعلام کرده است.

«ترمپ» با این سیاستش یک جنبش «ترمپسیسم» در درون جمهوری‌خواهان ایجاد کرد که مسلماً عمرش تا چهار سال آینده دوام خواهد داشت. سه هفته پیش مؤسسه تحقیقاتی «پیو ریسرچ سنتر» (Pew Research Center) نتایج یک نظرسنجی را منتشر کرد که بر اساس آن همچنان ۷۰ درصد رأی‌دهندگان به جمهوری‌خواهان، نتیجه انتخابات را مخدوش می‌دانند و مدعای «ترمپ» را باور دارند. این زمینه مساعدی برای تقویت یک جامعه موازی در خاک امریکا است.

در عین حال نباید فراموش کرد که گرایش «چپ» در امریکا پا می‌گیرد و دوران سرکوب‌های آشکار «مک کارتیسم» تأثیرات تبلیغاتی خود را در شرایط رشد دنیای مجازی به شکل سابق از دست می‌دهد. دیگر نام سوسیالیسم در امریکا منجر به پیگرد خودکار و سرکوب بی‌تأمل نمی‌شود. بخش قابل توجه‌ای در این جامعه به سمت چپ و بیش‌تر به سمت سوسیال دموکراتیسم نوع اروپائی تمایل دارد. بحران «کرونا» و ناکارآمدی نظام بهداشتی امریکا در مبارزه با آن، این وضعیت را در میان مردم تقویت نموده است. این واقعیت، که منافع و گرایش‌های متفاوت و متنوع در درون جامعه امریکا به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اند که دیگر در غالب تنها یک نظام دو حزبی امریکا قابل نمایندگی نیستند، به طور نسبی در حرکت مردم دیده می‌شود. هم دموکرات‌ها قادر نخواهند بود این «همبستگی» کنونی را تا چهار سال دیگر حفظ کنند و هم جمهوری‌خواهان از هم اکنون به جناح «ترمپیست» و جناح معتدل‌تر تقسیم شده‌اند. تضادها در امریکا به جایی رسیده است که بورژوازی امریکا ممکن است تجربه احزاب متنوع اروپائی را انتخاب کند که فعلاً در خود اروپا آنها را با مشکل روبرو ساخته است. بحران انتخابات در اروپا و امریکا نشان می‌دهد که کلیت جهان غرب با بحران روبروست و نیاز به بازاندیشی و ترمیم دارد و تنها با دروغ‌گوئی و شستشوی مغزی قادر نیست به ترمیم این نظام شکستنی بپردازد.

ریشه‌های بحران و «اول بودن امریکا»

این شکاف و وضعیتی را که در داخل امریکا به وجود آمده است، نباید محدود به ماجراهای دو ماه اخیر در امریکا نمود و پس‌زمینه‌های شکافی را که در جامعه امریکا وجود داشته و پیروزی در انتخابات امریکا توسط «ترمپ» حاصل آن بوده است، در سایه قرار داد. «ترمپ» با شعار «اول امریکا» بر سر کار آمد و با این شعار به زخم تضادهای تشدید شده در امریکا دست گذارد و مردمی را که خود را بازنده می‌دیدند و از دست سیاستمداران متعارف و متواتر عاجز بودند، به عنوان یک مقاطعه‌کار و تاجر «موفق» بسیج نمود. این وضعیت محصول تأثیرات روندهای جهانی‌شدن سرمایه بود که با ابزار بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی عمل می‌کرد. امپریالیسم می‌خواست با گسترش سیاست نئولیبرالیسم در جهان دست سرمایه‌های امپریالیستی را در غارت کشورها و در رقابت با یکدیگر باز بگذارد. در ۴۰ سال اخیر خود امریکا از سلسله‌جانبان این سیاست و مبلغ آن بوده است که آنرا از امریکا به ممالک امریکای لاتین و سپس آسیا و... صادر کرد و چون نتوانست نتایج ناگزیر و مولفه‌های در حال رشد آنرا در دنیا به درستی بسنجد، با مشکلی روبرو شد که حالا بخشی از جمعیت عمدتاً سفیدپوست کشور و حتی کارگران سفیدپوست، به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی منافع از دست‌رفته خود را از این سیاست اعمال شده تاکنون در خطر می‌بیند. آنها از سیاست درهای بسته و مقابله با هجوم کالاهای چینی به بازار داخلی امریکا برای تقویت صنایع داخلی حمایت می‌کنند.

امریکا، که دروازه‌های ورود کالا را به امریکا باز کرده بود، با صعود چین و تولید انبوه وی، که بسیاری از تولیدکنندگان امریکائی را به ورشکستگی کشانید، حساب نمی‌کرد. امریکا حتی در رقابت با اروپا نیز دچار توهم شد و در برخی عرصه‌ها نتوانست با رقبای خود در اروپا موفقیت به دست آورد. در این عرصه آلمان توانست از سیاست جهانی‌شدن سرمایه و گشودن مرزهای گمرکی بیش‌تر سود ببرد تا امریکا. این شکست سیاست درهای باز، که به نارضائتی عمومی در امریکا مواجه شد، و به ویژه به بیکاری کارگران سفیدپوست منجر گردید، زمینه‌ای بود تا شعار «اول امریکا»، که به مردم القاء می‌کرد، در این بازی سر امریکا کلاه رود و باید در عرصه‌های معینی از اجرای قراردادهای جهانی سرباز زند و در درجه اول با تکیه به تولید داخلی، خویش را برای تهاجم آینده تقویت کند، هوادار پیدا کرد. هواداران «ترمپ» سیاست «اول امریکا» را ناجی وضع بد اقتصادی خویش می‌دانند. به همین جهت امریکا توافقات خویش را با اروپا و چین مورد تجدیدنظر قرار داد و خودش با پاره‌ای از کشورها تنها به انعقاد قراردادهای دوجانبه و یا چندجانبه، که منافع امریکا را به خطر نمی‌انداختند، دست زد. «ترمپ» محصول این دوران شکست در رقابت با اروپا و چین بود.

ماهیت اختلافات درون امریکا

ماهیت اختلافات درون امریکا طبیعتاً طبقاتی است. این مبارزه طبقاتی چه در عرصه جهانی و چه در امریکا اعم از مبارزه طبقه کارگر تا مبارزه خلق‌ها بر ضد امپریالیسم و کشورها برای حفظ تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خویش، به تشدید تضاد در میان خود امپریالیست‌ها و انحصارات امریکائی بدل شده است. «ترمپ» در عین اینکه در پی تأمین منافع امپریالیسم امریکا در درجه اول در جهان است، ولی در درون امریکا باید با انحصاراتی، که خواهان گسترش جهانی‌شدن سرمایه و رفع موانع گسترش و نفوذ خود در جهان هستند، به مبارزه برخیزد. بستن مرزهای اقتصادی در امریکا برای کالاهای چینی و اروپائی رقبای امریکا را نیز به واکنش متقابل واداشته، آنها نیز سعی خواهند کرد به اقدامات متقابل دست بزنند. خروج امریکا از پیمان‌های اقتصادی، محیط‌زیست و نقض مقررات و تعهدهای

جهانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی خشم متحدان رقیب امریکا را برافروخته است. آنها نیز در مقابل امریکا انحصارات «گوگل»، «فیسبوک»، «آپل»، «توییتر»، «آمازون» و... را مورد حمله قرار داده‌اند و در راه گسترش و خودسری و تلاش‌های لجام‌گسیخته آنها در اروپا به اقدامات متحد دست زده‌اند. امریکا در مقابل یک تضاد لاینحل قرار گرفته است زیرا جهانی‌شدن را نمی‌شود به نیمه‌جهانی‌شدن تقلیل داد. این تضادهای انحصارات در داخل امریکا نیز بین این دو روش فکری بروز کرده که نمایندگان خویش را در «ترمپ» و «بایدن» پیدا می‌کنند. مجتمع‌های نظامی، صنایع داخلی، کشاورزی، پتروشیمی و انرژی در کنار ترمپ ایستاده‌اند و «وال استریت»، شرکت‌های موفق در شبکه‌های مجازی، که به میدان رشد جهانی نیاز دارند، با سیاست‌های محدودگرانه «ترمپ» مخالف‌اند. این است که می‌توان اختلافات کنونی درون امریکا را ناشی از تشدید تضادهای میان انحصارات نیز دید. فشار بر مردم، قربانیان بحران سال ۲۰۰۸، بازندگان سیاست‌های جهانی‌سازی سرمایه و گسترش نئولیبرالیسم، که به بیکاری و ورشکستگی در امریکا انجامیده است، راه نفوذ «ترمپ» را در افشار بازنده جامعه با شعار «اول امریکا» افزایش داده است. پس شکاف و تضاد در درون امریکا یک تضاد ساختاری و ریشه‌ای است و ربطی به دلقک‌بازی «ترمپ» و دروغ‌های وی، آنطور که امپریالیست‌های اروپا تبلیغ می‌کنند، ندارد. باید منتظر وقایع و برخوردهای شدیدتر بعدی بود.

«ترمپ» عامل تشنج و تحریک، مبلغ نژادپرستی و ضدیت با حقوق بشر

«ترمپ» نه تنها ماجراجو، عامل تشنج و تحریک در منطقه خلیج فارس، عامل تجاوز و خشونت و تروریسم دولتی در سراسر جهان و از جمله در امریکای لاتین است، هم اکنون نیز این خشونت و تشنج را در داخل امریکا به اوج خود رسانده است. کسانی که این تروریسم دولتی را علیه ایران مورد تأیید قرار دادند، نمی‌توانند از ادامه حمایت خویش از «ترمپ» دست بکشند. «ترمپ» کنونی همان «ترمپ»ی است که «قاسم سلیمانی» را ترور کرد و دست‌اش به خون صدها هزار نفر مردم عراق، یمن، سوریه، لبنان، فلسطین، افغانستان و... آلوده است. کشوری دیگران را متهم به تشنج‌آفرینی می‌کند که خود به همه جهان لشگرکشی کرده است و در همه جا حقوق بشر را زیر پا گذارده است. تقریباً همه کودتاهای جهان بر ضد نیروهای ملی و انقلابی با دسیسه‌های امریکا صورت گرفته است. خون میلیون‌ها مردم جهان به دستان امریکا چسبیده است. امریکا زمانی از اجرای حقوق بشر صحبت می‌کند که زندان‌های «ابوغریب»، «بگرام»، «گوآنتانامو»، «اوین» و «قرزل قلعه» و نظایر آنها در جهان ایجاد کرده است. امریکا با دموکراسی در جهان سر سازش ندارد، زیرا هر دموکراسی مردمی در مقابل دخالت‌های امریکا خواهد ایستاد. اقدامات «ترمپ» در این زمینه‌ها همدستی با عربستان سعودی، تروریسم دولتی، کشتار مردم یمن، نسل‌کشی در فلسطین، همدستی با داعش، صهیونیسم و وهابیسیم و... اتفاقی نیست از ماهیت امریکا ناشی می‌شود. همین امریکا بود که از «هاشم تاجی» تروریست، قاچاقچی، فاسد، راهزن به عنوان رهبر مردم کوزوو، نخست وزیر و رئیس جمهور این کشور مصنوعی دفاع می‌کرد و بر جنایات‌اش به عنوان «قهرمان ملی» مبارز ضد صرب‌ها چشم پوشیده بود و نسل‌کشی وی و یارانش را مورد تأیید قرار می‌داد و وی را رهبر «جنبش آزادی‌بخش کوزوو» خطاب کرده و در مجامع جهانی برای وی چهره‌سازی می‌کرد. و حال همین «قهرمان ملی» را بعد از اینکه تاریخ مصرف‌اش تمام شده است، قرار است به خاطر جنایات سبعانه‌اش در جنگ داخلی یوگسلاوی در مقابل دادگاه کیفری لاهه قرار دهند. نگذاریم امریکا تاریخ را مجدداً برعکس بنویسد و بر جنایات‌اش سرپوش بگذارد. نگذاریم همه کاسه کوزه‌ها را بر سر «ترمپ» خراب کنند تا تمامیت رژیم امپریالیستی امریکا را تظہیر نمایند.

امریکا و دموکراسی

رسانه‌های ممالک متعلق به حیطه نفوذ امپریالیسم غرب مدعی هستند که «نماد دموکراسی» در امریکا توسط «ترمپ» مورد حمله قرار گرفته است و این تیری به قلب دموکراسی و آبرو و حیثیت ایالات متحده امریکاست. این نوع تبلیغات دروغ قصد دارد امریکا را ماهیتاً کشوری دموکرات و مدافع دموکراسی و تحقق حقوق بشر جا زند و وضعیت کنونی در این کشور را محصول دروغ‌های «ترمپ» و دولتمردان و ادارمکنندگان این کشور در دوران «ترمپ» معرفی نماید. هدف آنها این است که این وضعیت را یک عارضه گذرا جلوه دهند. حال آنکه امریکا نه تنها در درون کشورش، بلکه در سراسر جهان نیروئی امپریالیستی، سلطه‌جو، استیلاطلب، سرکوبگر، متجاوز و اشغالگر است. این «عارضه» از زمان «ترمپ» پدید نیامده است که با رفتن «ترمپ» علاج یابد، بلکه از آغاز رشد امپریالیستی امریکا تولد یافته است و در آینده نیز چنین خواهد بود. امپریالیسم امریکا نتوانسته در هیچ کجای دنیا دموکراسی پایدار ایجاد کند، بلکه خودش عامل دموکراسی‌زدائی در جهان بوده است. حمایت امپریالیسم امریکا از همه مستبدان و شکنجه‌گرانی که از فیلیپین، ویتنام، ونزوئلا، کوبا، ایران و... به امریکا فرار کرده و در آنجا با ثروت‌های رבוده شده از کشورشان، با پول دزدی مرفه زندگی می‌کنند، گویای استبدادپروری امریکا در سراسر جهان است. امریکا ماوا و مأمن مستبدان و خون‌ریزان، آسایشگاه تروریست‌هاست. به اپوزیسیون ضدایرانی - امریکائی نگاه کنید که در کنار فاشیست‌های «ترمپ» ی به کاخ کنگره امریکا یورش برده‌اند تا ماهیت این دموکراسی امریکائی را بهتر درک کنید.

راه توسل به قهر

حمله خشونت‌آمیز بخشی از بورژوازی امریکا به بخش دیگر به این معنی است که آنها نتوانسته‌اند از غنائمی که در جهان و در داخل امریکا به دست آورده‌اند، راه تقسیم «عادلانه» و مناسبی بین خود پیدا کنند. زیرا این حقیقت همه دانسته است که پارلمان‌های بورژوائی، مجمع مشورتی میان بورژواها برای حل اختلافات درونی خود آنهاست و نه دفاع از منافع مردم و زحمتکشان در جامعه. زمانی که این تقسیم غنائم با مشکل روبرو شده است؛ بخش بازنده بورژوازی حاضر است با توسل به قهر، قدرت را از دست بخش دیگر بورژوازی بیرون بکشد و خودش مستقر شود. پس این پرسش مطرح است اگر بورژوازی برای کسب و حفظ منافع خویش به برادر طبقاتی‌اش رحم نمی‌کند و حتی برای «اعتبار» پارلمان و رأی اکثریت هم ارزشی قایل نیست، چگونه است که حاضر باشد رأی اکثریت زحمتکشان را برای تغییر مناسبات تولید بپذیرد؟ روشن است که چنانچه نیروهای انقلابی در انتخابات بورژوائی پیروز شوند، قادر نخواهند بود کرسی‌های پارلمانی را اشغال کنند. نیروی سرکوب بورژوازی قبل از ورود آنها به پارلمان آنها را قلع و قمع خواهند کرد. این خیانت رویونیست‌ها و رهبرشان خروشچف بود که «راه گذار مسالمت‌آمیز» را به کمونیست‌ها القاء می‌کرد و آنها را از تدارک و انجام انقلاب پرولتاریائی باز می‌داشت. انتخابات امریکا صحت این تجربه تاریخی را برای بار دیگر نشان داد که حاکمیت نظام سرمایه‌داری را باید با قهر انقلابی، با تکیه بر نیروی مردم سرنگون کرد. تغییر مناسبات تولیدی از راه انتخابات پارلمانی، که تنها برای فریب مردم است، مقدور نیست. چه خوب گفت «مارک تواین» این نویسنده سرشناس امریکائی که: «اگر رأی‌دادن تفاوتی ایجاد می‌کرد، آنها جلوی انجام آن را می‌گرفتند».

دروغ و عوامفریبی‌های ترمپ

رسانه‌های تبلیغاتی غرب با تمام نیرو تلاش می‌کنند بحران کنونی در امریکا را محصول دروغ‌های «ترمپ» جلوه دهند. «فیک نیوز» (Fake News) به ترجیع‌بند این رسانه‌ها بدل شده است. ولی تاریخ امریکا با شفافیت نشان می‌دهد

که کلیه روسای جمهور امریکا دروغگو و فریبکار بوده‌اند و نه تنها «ترمپ». «آیزنهاور» قبل از کودتای ۲۸ مرداد «دکتر مصدق» را «هیتلر» ایران معرفی می‌کرد، «هریمن» با دروغ جنگ کُره را راه انداخت و کشور آزاد شده کُره از قید استعمار ژاپن را به دو منطقه تقسیم کرد، «جان اف کندی» در مورد کوبا و ویتنام دروغ گفت و «لیندون جانسون» در مورد ویتنام با تکیه بر دروغ جنگ را گسترش داد، «جرج بوش (پدر)» در مورد یوگسلاوی دروغ گفت و پسرش در مورد عراق، ایران و افغانستان و «اوباما» در مورد ایران، سوریه، لیبی مردم را فریب داد و جایزه نوبل گرفت. همه روسای جمهور امریکا دروغگو بوده‌اند. این سیاست، که ما فقط «ترمپ» را عوام‌فریب جا بزیم تا دیگران را تیرئه کنیم، دیگر بُرائی ندارد.

ولی انتخابات امریکا یک تجربه دیگر را نیز بیان داشت و آن اینکه شخصی ماند «ترمپ» با سرمایه کلان و تسلط بر رسانه‌های گروهی و تشکیلات مذهبی و نژادپرستی سنتی در امریکا تا چه حد می‌تواند مردم امریکا را بفریبد تا به وی داوطلبانه و با اعتقاد کامل رأی بدهند. ۷۳ میلیون نفر جمعیتی تقریباً در حدود جمعیت ایران؛ به تأیید همه امپریالیست‌ها؛ در امریکا با دروغ‌های «ترمپ» فریب خورده‌اند، شستشوی مغزی شده‌اند و در واقع رأی آنها، گرچه رأی شکننده‌ای است، اعتبار ندارد. ولی این مدعیان نمی‌گویند سرنوشت همه انتخابات قبلی امریکا نیز چنین بوده است. مردم را همیشه شستشوی مغزی داده‌اند و به آنها دروغ گفته‌اند و فریب‌شان داده‌اند و آنها با شرکت‌شان در انتخابات به ظاهر «دموکراتیک»، بدون اراده‌ی آزاد، سلاخ‌های خود را به حکومت رسانده‌اند. دموکراسی امریکائی همیشه بر بنیاد فریب استوار بوده است و خواهد بود. این همان «دموکراسی» بورژوائی است که همه بورژواها مُبلغ آن هستند. در اینجا سخن بر سر انتخاب دوره اخیر امریکا نیست، بر سر کلیه انتخابات امریکا تا به امروز است. دموکراسی امریکائی، دموکراسی خریدنی بوده، هست و در آینده نیز چنین خواهد بود.

متحدان «ترمپ» نگرانند

«ترمپ» در عرصه خارجی نیز متحدانی برای خود داشت. «وهابیسم»، «داعشیسم» و «صهیونیسم» در منطقه از متحدان وی بودند. «ترمپ» حتی اِکِراد سوریه را برای مقاصد شوم خود به عنوان متحد برگزید. عربستان سعودی و امارات متحده عربی همراه با اسرائیل تلاش بسیار کردند تا «ترمپ» بر سر قدرت بماند تا آنها سیاست‌های سلطه‌گرانه خویش را در منطقه ادامه دهند. ایرانیان خودفروخته و جاسوس، که از منابع مالی این مستبدان تغذیه می‌شوند، نیز همه در دسته‌های عزاداری «ترمپ»، برای نابودی ایران و مردم‌اش علمدار معرکه بودند و از ادامه سلطه ماجراجویانه و تشنج‌آفرین وی، به ویژه در امریکا و کانادا، با چنگ و دندان حمایت می‌کردند. آنها خواهان تحریم ایران، تقویت تروریسم دولتی امریکا در منطقه و تجاوز امریکا به ایران و نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بودند. آنها برای میهن ما هیچ حقی قایل نیستند و به گماشتگی امریکا افتخار می‌کنند. حال دوران بلندپروازی‌های این خودفروختگان کاهش یافته و باید به گوشه پستوهای خود برای مدت زیادی پناه ببرند. به هر صورت سقوط «ترمپ» خطر «ترمپ» را رفع نمی‌کند، ولی تنفسی برای مردم است تا با نگرانی شب‌ها به بستر نروند.

حزب کار ایران (توفان)

مؤرخ ۱۸ دیماه [جدی] ۱۳۹۹ برابر ۷ جنوری ۲۰۲۱